

نویسنده : مارک میدیش «Mark Medish» .
منبع و تاریخ نشر : کونترپانچ «2024-10-11» .
برگردان : پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل» .

محاسبه آمریکایی

American Reckoning



Photograph by Nathaniel St. Clair

ولادیمیر لنین، رهبر بلشویک ها، در مورد تاریخ روسیه مشاهده کرد که «دهه ها بود که هیچ اتفاقی نمی افتاد و هفته ها بود که دهه ها اتفاق می افتاد». ایالات متحده وارد مرحله مشابهی در تاریخ ما شده است و چند هفته آینده می تواند چشم انداز ملی ما را تعیین کند.

به عنوان یک مقام ارشد سابق امنیت ملی ایالات متحده، زمان زیادی را صرف مشورت با همکاران در سراسر جهان در مورد خطرات و روندهای ژئوپلیتیکی می کنم. این یک امر عادی است که عدم اطمینان بی سابقه بر صحنه بین المللی حاکم است. رقابت قدرت های بزرگ و بی ثباتی های منطقه ای در حال تشدید است. فن آوری های جدید زمین یا میدان بازی را تغییر داده است. علاوه بر این، خود ایالات متحده به یک منبع اصلی خطر ژئوپلیتیک تبدیل شده است.

من به گفت وگوهای خارجی ام - مقامات نشسته و سابق، مشتریان، تحلیلگران دیگر - می گویم که نظارت همزمان حداقل سه صفحه تلویزیون ضروری است: رقابت های انتخاباتی، خطرات انتقال، و تصویر سیاست در بحبوحه بحران. این نمای چند رشته ای از دو بخش برای درک پیچیدگی پویا چالش های پیش روی ما و ترسیم اصلاحات دوره ضروری است. کار آسانی نخواهد بود.

«مسابقه اسب دوانی»

اولین صفحه نمایش رقابت های انتخاباتی داخلی را در هفته های آخر خود نشان می دهد: چه کسی بالاست، چه کسی در بی شمار نظرسنجی ها پایین است، چه شگفتی هایی در ماه اکتبر رخ می دهد، چه چیز دیگری می تواند بر مشارکت رای دهندگان تأثیر بگذارد. این درام چیز جدیدی نیست.

اما نوسانات و شدت این چرخه انتخابات جدید است. برای اولین بار از سال 1968، رئیس جمهور واجد شرایط برای انتخاب مجدد به نفع معاون رئیس جمهور عمدتاً آزمایش نشده ای که نامزدی حزب را از طریق یک فرآیند رقابتی به دست نیاورد، عقب نشینی کرد. ویک رئیس جمهور سابق خونین که به جهنم انتقام می کشد، به طور فزاینده ای درگیر لفاظی های افراطی است.

ترامپ برای مدت کوتاهی به نظر می رسد که یک حمله انتخاباتی باشد - اوج او در روزهای خونین و مشت زن «هرگز تسلیم نشو» درست پس از اولین سوءقصد در پنسیلوانیا و تاجگذاری چشمگیر او در RNC رخ داد. در نمایشی که یادآور تنها ترهای فدراسیون جهانی کشتی بود، ترامپ به قدری از پیروزی مطمئن بود که به جای داشتن کامیون با RINO یا سایر مرکزگراها، شرط خود را بر روی بومی گرایی MAGA دو برابر کرد.

با این حال ترامپ از زمانی که جو بایدن عملاً به دلیل ضعف درک شده از رقابت خارج شد، در تلاش برای بازیابی همان سطح اعتماد بوده است. شاید بایدن نقش تاریخی

لازم را در شکست ترامپ در سال 2020 ایفا کرده باشد، اما از نظر حزب خود او لزوماً در سال 2024 به تاریخ سیاسی تبدیل شده بود.

برکناری بی تشریفات بایدن به لطف تلاش های چند ماهه رئیس سابق او **باراک اوباما** و **نانسی پلوسی**، رئیس پیشین مجلس نمایندگان، احتمالاً با همکاری ضمنی خود **کامالا هریس**، معاون رئیس جمهور انجام شد. از این گذشته، این **هریس** بود که به سرعت **مانتو** را به عنوان نامزد حزب تصاحب کرد. این قدرت گرفتن احتمالاً چشمگیرترین شاهکار در یک رزومه است که در تصمیم گیری های اجرایی ضعیف است و نشان می دهد که در **هریس** بیشتر از آنچه که معمولاً قدردانی می شود، موکسی وجود دارد.

ترامپ در مورد «سوئیچرو» متکفن بوده است - به خاطر کودتای سیاسی در حزب دموکرات، اما یک کودتای کاملاً قانونی، تحسین برانگیز است. در نتیجه **ترامپ** از کیسه یا از دستکش های بوکس قدیمی اش محروم شده است

علی رغم تسکین محسوس دموکرات ها در جایگزینی **بایدن**، تصویر انتخاباتی همچنان معلق است. در حالی که **ترامپ** همچنان سرسخت در تلاش برای کسب قدرت شخصی و نیاز به بیرون ماندن از زندان است، **هریس** محتاط از صحبت در مورد هر چیزی که ممکن است با استراتژی قانع کننده تجدید ملی اشتباه گرفته شود، چه در زمینه اقتصادی و چه در سیاست خارجی، اجتناب می کند. ایالات متحده، کشوری با ظرفیت بی نظیر برای انطباق، به شدت به یک تغییر پارادایم در حوزه های اصلی سیاست نیاز دارد و نمی تواند از پس تغییر و تأخیر برآید. بیشتر در این مورد در زیر.

پگی نونان، ناظر سیاسی کهنه کار و سخنرانی نویس سابق ریگان، مسابقه را به طور خلاصه به عنوان «افتضاح در مقابل خالی» خلاصه کرده است. واضح است که بازگشت به **ترامپ** مستبد و نامنظم برای جمهوری افتضاح خواهد بود، اما واضح نیست که **هریس** برنامه ای معتبر برای درمان کسالت قطبی شده کشور و معکوس کردن روند اولیه به سمت هرج و مرج داشته باشد، علیرغم اظهاراتش در مورد "شادی"، «راهی جدید رو به جلو» و «اقتصاد فرصتی ساخته شده توسط آمریکا». چه کسی آن چیزهای خوب را نمی خواهد؟ نگران کننده تر این است که کمک خلبان سابق **هریس** به دام افتاده است که به میراث متزلزل بایدن پاسخ می دهد.

برای روشن بودن، باید بی تردید Empty را به Awful ترجیح داد، اما سخت است وانمود کنیم که عمل **Chauncey Gardiner** «**هریس** همان چیزی است که رهبری قانع کننده به نظر می رسد. **ترامپ** نبودن ممکن است فقط برای پیروزی کافی باشد، اما برای حکومت و رهبری کافی نیست. **هریس** هنوز ممکن است فضاهای خالی را پر کند و اندازه گیری کند.

خطرات انتقال

صفحه دوم به خطرات انتقال می پردازد - و به طور خاص این خطر که روز انتخابات ممکن است روز تصمیم گیری نباشد.

بازه زمانی بین روز انتخابات و تحلیف در 20 ژانویه، انتقالی بی رویه طولانی، اساساً غیر ضروری، اما طبق قانون اساسی الزامی است، زیرا آمریکا در انتظار صدور گواهینامه انتخابات و سرمایه گذاری نهایی رئیس جمهور جدید است. این گذار قبلاً به عنوان یک امر رسمی تلقی می شد، اما دیگر اینطور نیست.

درام اصلی گذار صرفاً گذشت دیوانه کننده زمان نیست، بلکه تهدید پیشگیرانه **ترامپ** برای به چالش کشیدن نتایج انتخابات است. رئیس جمهور سابق اساساً این موضع را اتخاذ کرده است که نمی تواند به درستی در این انتخابات شکست بخورد. «دروغ بزرگ» که او برای زیر سوال بردن نتیجه 2020 پس از این واقعیت استفاده می کند، مدت ها است که به ابزاری برای مشروعیت زدایی از انتخابات 2024 به عنوان «تقلب شده» تبدیل شده است.

تیم **ترامپ** در حال حاضر تاکتیک های قانونی گسترده ای را برای تغییر یا به چالش کشیدن قوانین انتخابات در سطح ایالت به اجرا گذاشته است. آن ها همچنین آماده هستند تا تأییدیه شمارش انتخابات را با هدف تجدیدنظر قضایی نهایی به دادگاه عالی تحت نظارت ترامپ به چالش بکشند.

تنها یک موج آبی و پیروزی قاطع هریس در کالج انتخاباتی می تواند خطر یک انتقال ناپایدار را از بین ببرد. چهار انتخابات از شش انتخابات ریاست جمهوری از سال 2000 تاکنون با کمتر از 120000 رای در تعداد انگشت شماری از ایالت ها تعیین شده است - در سال 2020 حدود 44000 رای در سه ایالت بود - و رای گیری 2024 احتمالاً از این الگو پیروی می کند.

البته **ترامپ** می تواند آزادانه و منصفانه پیروز شود. اما او همچنین می تواند تلاش کند تا انتخابات نزدیکی را که در غیر این صورت برنده می شد، بدزدد.

وحشتناک ترین و بد بینا نه ترین درسی که **ترامپ** در سال 2020 گرفت این بود که اول ضربه بزند: منتظر نمانند تا همه آرا جمع آوری و شمارش شود و یک برنده در یک رقابت نزدیک اعلام شود. در عوض، او می داند که ضروری است شمارش را در مناطق و ایالت های کافی در سریع ترین زمان ممکن مختل کند تا نتیجه را زیر سوال ببرند.

هدف پنهانی ایجاد اتصال کوتاه به کالج انتخاباتی، حفظ کنترل اکثریت در مجلس و اجبار به یک انتخابات به اصطلاح مشروط در کنگره است که در آن اکثریت هیئت های

ایالتی تحت کنترل جمهوری خواهان می‌توانند برنده را بر اساس رویه های منسوخ دوازدهم متمم انتخاب کنند. ، به احتمال زیاد برخلاف میل اکثریت مردمی.

برخی از سناریوهای تاکتیکی پیشرو برای پایان دادن به یک انتخابات احتمالی در مجموعه سه قسمتی من "رقصیدن در تاریکی" توصیف شده است. نوع دیگری از پایان بازی مورد مناقشه انتخاباتی را می‌توان در اینجا یافت. اکثر این سناریوهای انتقال مشکل‌زا از این واقعیت سرچشمه می‌گیرند که قانون اساسی قدیمی محترم ایالات متحده چارچوب متزلزلی را برای انتخابات نامشخص فراهم می‌کند و اختیارات بیش از حد بر انتخابات ریاست جمهوری در اختیار ایالت‌ها قرار می‌دهد و فضای زیادی برای شیطنت ایجاد می‌کند.

شاید بتوان گفت که **ترامپ** کاملاً در حال رفتن به ونزوئلا است، و آماده است تا قانون اساسی را منحرف کند، اعتراضات خیابانی مخالفان را برانگیزد و بدون توجه به واقعیات، پیروزی خود را به سبک **مادورو** اعلام کند. یعنی ترامپ به جواز اعلان جنگ داخلی به روش های دیگر. آنهم علیه جمهوری آمریکا. این واقعیت در خارج از کشور مورد توجه قرار می‌گیرد و بر اعتبارات ایالات متحده به عنوان چراغ دموکراسی تأثیر می‌گذارد، واقعیتی که ظاهراً در انواع یا در تنوع سیاست خارجی گم شده است و به تبلیغ دموکراسی ادامه می‌دهد که گویی هیچ چیز غیرعادی در داخل کشور اتفاق نمی‌افتد.

آسیب پذیری در دوره انتقالی طولانی ماباید که آمریکایی‌ها را به سیستم‌های پارلمانی مانند بریتانیا که در آن یک نخست وزیر جدید می‌تواند صبح پس از انتخابات با اکثریت ساده کرسی‌ها روی کار بیاید،

با این حال، وضعیت اردک لنگ «مرغابی لنگ» **بایدن** به عنوان رئیس جمهور با اختیارات تام الاختیار تا (20) ژانویه با دامنه ویا وسعت جدید و نگران کننده مصونیت اجرایی به لطف و حکم تاریخی اخیر دادگاه عالی نیز امکان جالبی را برای متوقف کردن خرابکاری‌های انتخاباتی در حال پیشرفت به جای منتظر ماندن برای ادامه آن در 6 ژانویه ارائه می‌دهد.

هم جلسات استماع کنگره در سال 2021 و هم پرونده فدرال **جک اسمیت** علیه ترامپ به خوبی نشان داده است که قیام و کودتا نتیجه یک توطئه گسترده به همان اندازه ناشیانه و وحشیانه بود. در حال حاضر، در سال 2024 چطور؟ آیا دلیلی وجود دارد که باور کنیم توطئه جنایتکارانه مشابهی در آستانه این انتخابات در جریان نیست؟

ناکامی در پیگرد قانونی و محکومیت کاپو برای 6 ژانویه باعث ایجاد حس خطرناک معافیت از مجازات شده است. آیا رئیس جمهور فعلی در مقطعی احساس خواهد کرد که مجبور خواهد شد وارد عمل شود، چه از طریق اجرای قانون و چه از طریق اختیارات

اضطراری برای محافظت از قانون اساسی؟ این واقعیت که این سؤالات معتبر و فوری هستند، عدم قطعیت وضعیت مخصصه ملی ما را برجسته می‌کند.

تصویر سیاست در میان «چند بحران»

صفحه سومی که باید بر آن نظارت کنیم. آنهم مربوط به سیاست، به ویژه بر امنیت ملی و روابط بین‌الملل است. سیاست خارجی ایالات متحده ظاهراً برای مدتی در حالت خودکار قرار داشته است، در حالی که جهان به طور فزاینده‌ای به معنای واقعی کلمه و مجازی در آتش است.

زمان و انرژی زیادی توسط نخبگان سیاسی در دو صفحه یا «پیرو» اول صرف می‌شود - **مسابقه اسب سواری و خطرات جدید انتقال** - که سیاست منسجم کم یا ناچیزی با «چند بحرانی» سیاره زمین را در بر می‌گیرد، از جمله تغییرات آب و هوایی، مهاجرت که همین اکنون این بحران وجود دارد، یا که افزایش نابرابری‌ها و ادامه فقر، افزایش بی‌رویه هوش مصنوعی و جنگ‌های سرد و گرم که ما را تهدید می‌کند یا که ما را وارد درگیری عمیق‌تر می‌کند، شاید حتی جنگ جهانی سوم باشد.

گفت و گوی سیاست ملی ما به طور فزاینده‌ای بی‌سابقه و غیر جدی است. پاسخ ترامپ مجموعه‌ای از شعارهای آتا ویستی «عودگرانه یا بازگشته» در باره ملی‌گرایی، حمایت‌گرایی و وعده‌های رفع سریع است. و آنهم در مقابل، **هریس** چونکه **هریس** به طور متناوب وعده می‌دهد که در مسیر سیاست خارجی بی‌اثر از **بایدن** باقی بماند (یعنی که در تحت تاثیر گفته‌های **بایدن** نباشد)، زیرا با الگوی کلاه یا تاج قدرت ایالات متحده که دیگر با واقعیت مطابقت ندارد سیر و سفر نکند، بویژه متعهد به ساختن یک ارتش "کشنده" تر. و از سوی کنگره ایالات متحده به نوبه خود یک تناثر پوچ است که عمدتاً درگیر بزرگنمایی و مانع‌تراشی است.

اما ما که در خلاء وجود نداریم. و حتی اگر درگیر حافظه انتخابی باشیم، سابقه ما واضح است. بقیه جهان متوجه شدند که پس از «9-11»، ایالات متحده درگیر مداخلات نظامی شکست خورده و تمرینات تغییر رژیم در خاورمیانه بزرگ شد که به میل خود حاکمیت را نقض کرد و باعث ویرانی و تلفات گسترده جانی شد، و این همه اینها تحت پوشش "جنگ علیه ترور" و «ملت‌سازی». یکی از قوانین اساسی قدرت این است که اگر از آن استفاده کنید و به اهداف خود نرسیدید، قدرت شما کاهش می‌یابد. قضاوت به اندازه قدرت خام مهم است.

جهان متوجه شده است که ایالات متحده مردم افغانستان را پس از دادن انبوهی از وعده‌های بلند مرتبه اما غیر واقعی مبنی بر حمایت دگرگون‌کننده، کاملاً مشا به آنچه که در حال حاضر به نام «دفاع از دموکراسی» به اوکراین داده می‌شود، رها کرد. جنگ ویتنام ممکن است یک خاطره دور باشد، اما آن نیز یک اکسپدیشن «تحمض» عضلانی و

شکست خورده برای ترویج دموکراسی بود که در استعاره‌های مشکوکی ما نند «نظریه دومینو» و «دهکده‌های استراتژیک» بیان شده بود.

جهان نیز متوجه شده است که غزه به دست یک دوست افسار رگسیخته ایالات متحده بسیار شبیه ماریوپل در دست دشمن بی‌بند و بار ایالات متحده است. تفاوت‌های مهم زیادی بین این دو مورد وجود دارد، اما یک وجه مشترک این است که ایالات متحده نتوانسته راهی برای توقف چرخه تشدید در هر دو مکان پیدا کند - در واقع، ممکن است ما در هر دو مکان آن را پذیرفته باشیم.

گلوبال جنوب «کشورهای سراسر جنوبی جهان» متوجه شده اند که ایالات متحده و متحدانش هیچ کاری برای جلوگیری از لغزش اتیوپی به سمت جنگ داخلی وحشیانه انجام نداده اند و اکنون برای مقابله با قحطی قریب الوقوع در سودان در مقیاسی که در دوران مدرن دیده نمی‌شود، کاری انجام نمی‌دهند.

پس از اینکه واشنگتن به این نتیجه رسید که چین در حال رشد می‌تواند در فناوری‌های پلت فرم، ظاهراً با سرعت مالکیت معنوی و دسترسی به مواد معدنی حیاتی، ظاهراً با غارت آفریقا، به برتری برسد، بقیه جهان متوجه شده‌اند که ایالات متحده از انجیل تجارت آزاد دور می‌شود. و منابع دیگر پیام اورا این است که تا زمانی که ایالات متحده در رقابت پیروزمی‌شد، جهانی شدن قابل قبول بود. اغلب ادعا شده است که جهانی شدن یک واقعیت است، نه یک نظریه.

اغلب ادعا شده است که جهانی شدن یک واقعیت است، نه یک نظریه. به اندازه کافی درست است، جهان به طور عینی به یکدیگر وابسته است. با این حال، شعارهای زمانی معتبر همگرایی فرهنگی و هنجاری غیرقابل اجتناب جهانی به لطف مرزهای باز برای تجارت و سرمایه‌گذاری و پیگیری کارآمدی بازار، مدت هاست که از بحث‌های میزگرد معتبر در داووس محو شده است.

هیچ‌کدام از این‌ها تنها مقصر آمریکا برای چند بحران جهانی نیست - بازیگران دیگر مسئولیت مشترک دارند و در حاشیه‌های شگفت‌انگیز ژئوپلیتیکی شرکت داشته‌اند - اما ما باید قبل از سخنرانی به دیگران روی جمع‌آوری اقدامات خود تمرکز کنیم. انتخاب‌ها پیامدهایی دارند و زمان آن فرا رسیده است که در مورد دفتر کل خودمان در ربع قرن گذشته حساب کنیم.

دوستون از استراتژی امنیت جهانی ایالات متحده - تعهد به مبارزه دوگانه بین دموکراسی در مقابل استبداد و حمایت از "نظم بین‌المللی مبتنی بر قوانین" - در عمل در حال شکسته شدن هستند و نیاز به تعدیل خودانتقادی دارند. اعتبار مهم است و ما در حال از دست دادن آن هستیم

«بلا ب» - به معنای تشکیلات سیاست خارجی و واشنگتن متشکل از مداخله‌گران لیبرال وارسته و شاهین‌های «جنگ طلبان» سنتی تلمبه شده که چرچیلی بودن را بازی می‌کنند و اصرار دارند که جنگ‌های آمریکا طبق تعریف «جنگ‌های خوب» هستند و سلطه اقتصادی ما ذاتاً سودمند است - همه این موارد را رد می‌کند. انتقادات به عنوان اشکالی از چه چیزی، مماشات و انحطاط است. آنها حق دارند برای جهانی بهتر لابی کنند، اما با بد بینا نی که به احتیاط استراتژیک بیشتر توصیه می‌کنند، اشتباه می‌کنند Blob نه تنها تمایل به تبریک گفتن دارد، بلکه می‌تواند خود را تداوم بخشد. جالب است که تعداد اندکی از اعضای نخبگان سیاست خارجی که مسئول آنچه **زیبگنیو برژینسکی** به درستی «دولت داری انتحاری» می‌خواند، در چند دهه گذشته شغل خود را از دست داده‌اند. در عوض، بسیاری از آنها حفظ شده و در سراسر دولت در احزاب مربوطه ارتقا یافته‌اند. تقدم وفاداری و حمایت بر بینش و سوابق می‌تواند یکی از دلایلی باشد که کارشناسان سیاست خارجی را به این میزان کم توجه می‌کنند.

آیا ایالات متحده که زمانی معمار پیشگام چند جا نبه گرایی بود، می‌تواند خود را با موازنه قدرت جدید وفق دهد؟ اگر ایالات متحده بخواد جایگاه برتر جهانی، پویایی و ارتباط خود را حفظ کند، یک حساب بزرگ در پیش است.

در مورد آن اشتباه نکنید. نوسانات در دو صفحه اول به خطراتی که در صفحه سیاست می‌بینیم کمک می‌کند. و بقیه جهان در حال تماشای نمایش هستند. بازیگران خارجی آشفتگی داخلی آمریکا را رصد می‌کنند - و اغلب آنها را اشتباه تفسیر می‌کنند. آنها همچنین بر اساس آن (اشتباه) برداشت‌ها عمل می‌کنند. برخی از آنها همچنین سعی می‌کنند از طریق اطلاعات نادرست و روش‌های دیگر در انتخابات ما دخالت کنند، تا حدی به عنوان جبران سابقه طولانی مداخله ایالات متحده در امور داخلی سایر کشورها.

بنابراین، ما می‌بینیم که متحدان، دشمنان ایالات متحده و کسانی که در میانه‌های خاکستری گسترده هستند، به طور یکسان شرط‌بندی‌های استراتژیک خود را پوشش می‌دهند، پاکت را آزمایش می‌کنند، بدون اینکه نمی‌دانند کدام نسخه از آمریکا ظهور خواهد کرد: انزواطلب، مداخله‌گر لیبرال یا چیزی جدید؟ شلاق سیاستی از بوش-چنی به اوباما و ترامپ و برجام کنونی بایدها باعث شده است که پیش‌بینی پذیری ایالات متحده در حال فروپاشی است. اکنون سؤال اصلی این است که آیا و چگونه می‌توان اعتبار را در دنیایی که به طور قابل توجهی در حال تغییر است بازیابی کرد.

برای انجام این کار، ایالات متحده باید سیاست‌های بلندمدت‌پایداری را بر اساس ارزیابی سختگیرانه از منافع ملی به جای ارزش‌های انتزاعی به تنهایی تعریف و دنبال کند. همانطور که دیگر تحلیلگران استدلال کرده‌اند، یک بازاندیشی مؤثر مستلزم احیای

عملگرایی اصولی جورج کنان است که به ایالات متحده توصیه کرد "از هرگونه احساسات و رویاپردازی روزانه" به نفع "اهداف ملی فوری ما" خودداری کند.

دموکرات ها هیچ انحصاری بر خرد در این مسائل سیاسی ندارند و انصافاً **ترامپ** سؤالات سیاسی معتبر متعددی را در مورد نحوه اعمال قدرت ایالات متحده در جهان و توجه به امور خود مطرح کرده است. در واقع، ظهور غیرمنتظره **ترامپ** در حزب جمهوری خواه در سال 2016 بر اساس حذف گستاخانه دکترین **بوش-چینی** پس از 11 سپتامبر و همچنین ایدئولوژی نئولیبرال جهانی که توسط اربابان جهان وال استریت حمایت می شد، بود. با این حال، **ترامپ** تقریباً همیشه در پاسخ قانع کننده به سؤالات راهبردی که ممکن است به طور موجه مطرح کند، ناکام است. بنابراین، پیام رسان پیام رالکه دار می کند و تفکر ملی ما را بیشتر فلج می کند.

یک محاسبه استراتژیک معنادار شامل سه عنصر زیر خواهد بود

اول، ما نیاز به احیای دیپلماسی قوی داریم که با استفاده خردمندانه از قدرت پشتیبانی می شود. شاید در نتیجه پیروزی بی معنی دولت کلینتون-گور (که من در آن دولت خدمت می کردم) پس از جنگ سرد و جسارت بی پرده دولت بوش و چنی، وزارت خارجه ایالات متحده به آزمایشی تبدیل شده است که ترجیح می دهد. که فقط و فقط با دوستان، متحدان و مربیان خود صحبت کنید. مقامات ارشدی که جرأت می کنند کانال های گفتگو با دشمنان خطرناک ایالات متحده را باز کنند، در معرض تبعید حرفه ای هستند.

ایالات متحده به طور یکجانبه و غیرضروری از مزایای قابل توجه خود در دانش و مهارت دیپلماتیک چشم پوشی می کند. امروزه تقریباً هرکسی که از حل مناقشه از طریق دیپلماسی دفاع می کند، ممکن است به عنوان مماشات کننده «همراه» لقب بگیرد. که ما برای آن ضعیف تر هستیم.

هر تلاشی برای مذاکره تکرار "مونیک" نیست، با اشاره به استراتژی شکست خورده **چمبرلین** برای مماشات با هیتلر یا "یالتا"، با اشاره به خیانت فرضی FDR و چرچیل به اروپای شرقی. ایالات متحده باید مهارت ها و تجربه خود را در دیپلماسی با دشمنان دشوار فراموش نکند.

در شبه جزیره کره، جایی که نیروهای ایالات متحده جنگجویان مستقیم بودند - پدرم در ارتش ایالات متحده تحت فرماندهی ژنرال داگلاس مک آرتور خدمت می کرد - ما در مورد آتش بسی مذاکره کردیم که از سال «1952» برقرار است و به متحد ما کره جنوبی اجازه داد تا به تدریج از دیکتاتوری به شکوفایی دموکراتیک خارج شود.

در دوران نیکسون، ایالات متحده معمار فرمول «چین واحد» بود تا صلح را در سراسر تنگه حفظ کند و به تایوان اجازه دهد از دیکتاتوری به شکوفایی دموکراتیک در طول

دهه‌ها بیرون بیاید، با این حال اکنون شاهین‌های واشنگتن بی ملاحظه استقلال اعلامی تایوان را ترویج می‌کنند و طعمه درگیری با یک تضاد تحریک پذیر می‌شوند. و پکن irredentist. در دیتون در سال 1995، ایالات متحده، اروپایی‌ها و روسیه با گروه سه گانه جنایتکاران جنگی یوگسلاوی مذاکره کردند تا کشتار گسترده در بوسنی را متوقف کنند و طرح صلحی را اجرا کنند که از آن زمان تا حد زیادی در بالکان اجرا شده است.

این معاملات تاریخی به رهبری ایالات متحده همگی راه‌حل‌های دیپلماتیک ناقص مبتنی بر مصالحه و احتیاط عمل‌گرایانه بودند، که هر دو فضایل اخلاقی در جهان سیاستی از انتخاب‌های نامطلوب و معاوضه‌های ضروری مانند آنچه در آن ساکن هستیم، هستند. مخاطبان کلیدی ما در تمام آن موقعیت‌ها افراد خوبی نبودند.

دوم، دوز قوی از دیدگاه تاریخی غیر عاطفی به جای درستی سیاسی و اخلاقی سازی خود پسندانه. این مستلزم آگاهی از تاریخ - بله، زمینه‌ها - و تشویق به بحث آزاد است.

اوباما که احتمالاً ادراکی ترین یا رندترین بین‌المللی‌گرای بود که در چند وقت اخیر کاخ سفید را اشغال کرده بود، یک بار اظهار داشت: «ما یک ابرقدرت هستیم و به طور کامل درک نمی‌کنیم که وقتی حرکت می‌کنیم، جهان می‌لرزد... شرایط ما اجازه داده است. ما غیرتاریخی باشیم اما یکی از چیزهای قابل توجه هنگامی که به خارج از ایالات متحده می‌روید، این جمله قدیمی **فاکنر** است: «گذشته هرگز نمرده است. حتی گذشته هم نیست.» . . مردم چیزهایی را که ششصد سال پیش اتفاق افتاده به خاطر می‌آورند. و در سیاست خود زنده و فعال هستند.» شرایط تاریخ‌گرایی آمریکا ممکن است منقضی شده باشد.

سفتی ایدئولوژیک به اشکال مختلفی ظاهر می‌شود. کمیسیون 9-11 "تفکر گروهی" را به عنوان یکی از دلایل اصلی شکست اطلاعاتی شناسایی کرد. آن مشکل متاستاز داده است. یعنی از زمان مک‌کارتی، دکترینر پابلوم، تفکر انتقادی و بحث‌های سیاسی قوی را به عنوان امروز در میان طبقه نخبگان امنیت ملی و صاحب نظران خنثی نکرده است.

نتیجه دیدگاه تاریخی آگاهی از این است که خرید زمان می‌تواند استراتژیک باشد و اینکه مهار اغلب بهتر از رویارویی است. "به من آزادی بده یا به من بمیر" یک احساس قهرمانانه است، اما می‌تواند یک استراتژی امنیت ملی شوم باشد. در یک دنیای پر مناقشه، «یک روز دیگر بمیر» یک اصل بد برای زندگی یا سیاست خارجی نیست.

سومین و سخت‌ترین چالش ذهنی این است که ایالات متحده باید نوع جدیدی از چندجانبه‌گرایی را بپذیرد، اگر امیدوار است نقش بزرگ‌تری در تغییر شکل آن داشته باشد. برای بازسازی اعتبار و اثربخشی در دنیای شلوغ تفاوت‌های فرهنگی با توزیع صاف تر قدرت ترکیبی، ایالات متحده باید چندجانبه‌گرایی را بپذیرد که هم چند قطبی‌تر و هم چند فرهنگی‌تر است.

پس از پایان جنگ سرد، ایالات متحده از نظر فکری توسط دوره ای از چندجانبه گرایی اساساً تک قطبی که در آن «نظم بین المللی مبتنی بر قوانین» به طرز مشکوک شیبه به حاکمیت قانون آمریکا بود، ویران شد. عادت ایالات متحده به تحمیل آخرین تحولات هنجارهای حقوقی خود بر سایر کشورها، معمولاً از طریق تحریم های مالی و مشروط کردن، و در عین حال خود را از معاهدات چندجانبه مانند دادگاه کیفری بین المللی و حقوق دریا مستثنی می کند. نشانه یکنواختی سیاست این نشان دهنده «راه ما» است، هر چند که شایستگی اش را نشان می دهد، که به عنوان جهان شمول گرایی ظاهر می شود. بهترین چیزی که می توان در مورد این استراتژی سیاست خارجی گفت این است که تا زمانی که بتوانیم از آن دور شویم، قابل اجرا بود.

اتهامات خارجی مبنی بر یکجانبه گرایی ایالات متحده اغلب منفعت طلبانه است، اما آنها همچنین نشان دهنده طرف دیگر «استثنای گرایی» خودخواسته آمریکا هستند که توسط لیبرال ها و شاهین ها به طور یکسان تبلیغ می شود. شواهد حاکی از آن است که دوران هژمونیک پس از جنگ سرد مسیر خود را طی کرده است. ایالات متحده باید بیشتر به روش های متقابل و متقابل عادت کند: دنیایی که در آن "سس گاز سس برای گاز است."

با این حال، این نباید پایان رهبری آمریکا باشد. برای محاسبه سیاست خارجی دیر شده است، اما نه خیلی دیر. خبر خوب این است که در هر دو اردوگاه دموکرات و جمهوری خواه، جنجال های نامطلوبی وجود دارد (برای مثال، اینجا و اینجا را ببینید)، که مسلماً یکپارچه نیستند. با این حال، در فضای کنونی دو قطبی سازی تلخ ملی، مشخص نیست که آیا و چگونه می توان به یک اجماع جدید فراجزی در مورد رویکردهای پایداری برای امنیت ملی دست یافت یا خیر. رئیس جمهور بعدی باید برای آن تلاش کند.

جا یگزینی برای بیان دیدگاه رهبری منسجم ایالات متحده که با «جهان همانطور که هست» تطبیق داده شده است، نزول بیشتر در سرخوردگی داخلی و هرج و مرج بین المللی خواهد بود. این نتیجه به صراحت در راستای منافع ملی ایالات متحده نیست.

باز هم، سه صفحه نمایش درام تلویزیونی واقعیت در حال انجام آمریکا به هم مرتبط هستند. ادامه تغییر سیاست خارجی منجر به نارضایتی بیشتر در داخل خواهد شد. به همین ترتیب، اجتناب از هرج و مرج قریب الوقوع انتخاباتی و پس از انتخابات در داخل کشور شرط لازم، اما نه کافی برای پیشرفت رو به جلوی ما در جبهه سیاست گسترده تر است. ترامپ و هریس تنها دو گزینه باقی مانده در منو هستند.

برای دوری از بلایای قریب الوقوع، به بینش چند رشته ای و رهبری جسور و مایل به تغییر جهت نیاز داریم. همین امر در مورد سایر قدرت های بزرگ جهانی نیز صدق می کند، که ممکن است ما بر آنها تأثیر بگذاریم اما آنها را کنترل نکنیم. اگر از یووال

هراری آینده پژوه و ام بگیریم، اغراق نیست اگر بگویم که خطرات موجود در پیوند پیچیده کنونی چالش های سیاسی و سیاسی وجودی است .

سطری چند در مورد نویسنده این مقاله :

مارک مدیش، وکیل در واشنگتن دی سی، یکی از مقامات ارشد سابق کاخ سفید و خزانه داری در دولت کلینتون است.



مارک مدیش

«2024-10-21» با تقدیم احترامات -----

